

فصل موضوع به صورت نسبی بسیار حائز اهمیت است.

۱. تقویت مشارکت عمومی، آزاد و عادلانه در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی

و....

۲. محوریت‌زدایی و توجه به مناطق مرزی در ساختار اقتصادی کشور به خصوص توجه به توسعه متوازن، شناسایی استعدادهای مناطق. نکته بعدی به نظر می‌آید بالا بردن اختیارات استانداران و اختیارات مسؤولان محلی می‌تواند بخشی از ناکارآمدی نظام توسعه و اداری کشور را جبران کند. باید در نظام آموزش عمومی، درسی و کتاب‌هایی به نام ایران‌شناسی یا مبانی ایران‌شناسی گنجانده شود. چشم‌انداز مطلوب برای مناطق قومی باید ترسیم کرد و براساس آن برنامه‌ریزی کرد و البته رویکردهای سنتی را هم بایستی به نقد گذاشت. مجموعاً به نظر می‌آید در این حوزه بیشترین بار انتقاد به دوش مسؤولان است، چون بیشترین مسؤلیت در جامعه ایران متوجه دولت است.

گزارش م. حسن کتلو

جدال ذهن انسانی و عقل الاهی

سیدحسین نصر / امیرحسین ذکری

ایران، ش ۳۸۹۲، ۸۷/۱/۱۵

آقای نصر در این مقاله به بررسی تفکر مدرن و تفکر اسلامی اشاره کرده‌اند. به نظر ایشان کمتر موضوعی به اندازه تقابل میان اسلام و تفکر مدرن منجر به مباحثات داغ و شورانگیز در میان مسلمانان امروز شده است. چون تعاریف و واضحی از واژه‌های مورد بحث در دست نیست و دقت نظری نیز در عوامل و نیروهای شکل گرفته اعمال نشده، این مناظرات و مجادلات، موجب اتلاف نیروی عظیمی از مسلمانان و دانشجویان علوم اسلامی شده است. از دیگر دلایل عقیم ماندن بحث، احساس روانشناختی حقارت و ناتوانی در مقابل دنیای مدرن است. عدم وضوح، دقت و صراحت در طرح‌های فکری و زمینه‌های هنری (که خود از خصیصه‌های دنیای مدرن است) موجب شده که درک مسلمانان از مدرنیسم دچار خلل شود، لذا پذیرش یارد آن نیز بر بنیان و اساس صحیحی استوار نباشد، واژه «مدرن» نزد ما هر چیزی است که از عالم بالا، از اصول تغییرناپذیر حاکم بر کائنات (که از طریق وحی (به معنای عام آن) به انسان تعلیم داده شده) بریده و منفک باشد. بدین ترتیب، مدرنیسم در تضاد با سنت و دین قرار می‌گیرد. سنت، متضمن هر چیزی است که سرچشمه الاهی دارد و دربرگیرنده همه تجلیات آن در سطح و مرتبه انسانی است. در تقابل با سنت «مدرنیسم» قرار دارد که معرفت‌ساختی انسانی صرف و حتی مادون انسانی است و همه عرصه‌هایی را دربر می‌گیرد که از سرچشمه الاهی منقطع شده‌اند.

آقای نصر تمام فعالیت‌های ذهنی که جمعیاً «تفکر مدرن» را تشکیل می‌دهند و طیف وسیعی از علوم، فلسفه، روانشناسی و حتی بعضی وجوه دین را دربر می‌گیرند، را دارای برخی فضایل و صفات مشخصه مشترک می‌داند. شاید بتوان طبیعت انسان مدارانه را نخستین شاخص بنیادین تفکر مدرن برشمرد. جهان علوم که انسان از آن مجرد گشته است، خود بر بنیانی انسان مآبانه استوار شده؛ انسانی که محور ذهنی جهان است و هم اوست که آگاه بر علوم بوده و تعیین بخش آن است. در تقابل با علوم جدید، علوم سنتی قرار دارند که به غایت، غیرانسان مدار هستند. مطابق این نگرش، جایگاه و محمل علم «ذهن انسانی» نیست، بلکه «عقل الاهی» است. و هم اوست که آگاه بر علوم بوده و تعیین بخش آن است. در تقابل با علوم جدید، علوم سنتی قرار دارند که به غایت، غیرانسان مدار هستند. مطابق این نگرش، جایگاه و محمل علم «ذهن انسانی» نیست، بلکه «عقل الاهی» است. خصایص انسان مداری دانش مدرن، به وجه بارزتری در ابعاد مختلف تفکر مدرن، اعم از روانشناسی، انسان‌شناسی و فلسفه نیز مشهود است. از همان زمانی که انسان محک و معیار واقعیت قرار گرفت، فلسفه که به تعبیری پدر و نیای تفکر مدرن است، عمیقاً انسان مدار گشت. در تفکر و تلقی سنتی، تنها مرجعی که حق اطلاق کلمه «من» را به خود دارد، خداوند است. تا زمان دکارت، فقط وجود محض یا خداوند بود که هستی انسان و مراتب مختلف واقعیت را تبیین می‌کرد. اما با عقل‌گرایی دکارتی وجود فردی انسان، تبدیل به معیار و میزان واقعیت و حتی حقیقت گردید.

دومین صفت مشخصه مدرنیسم که با منش انسان مدارانه قرابت تنگاتنگ دارد، نبود اصول است که شاخص جهان مدرن شمرده می‌شود. طبیعت انسان آن قدر بی‌تعادل، متغیر و متلاطم است که نمی‌توان آن را «اصل» و اساس چیزی انگاشت. انسان بر اساس آنچه هست می‌اندیشد. «انسان» در مفهوم مدرن خود با صفاتی از قبیل: آزاد از بندهای آسمان (عالم الاهی) حاکم مطلق بر سرنوشته خویش، زمینی اما حاکم بر زمین، غافل از حقایق آخرت (چه این واقعیت‌ها در دیدگاه نوین با مراتب کمال مادی در سیر زمان تاریخی جایگزین گشته‌اند)، بی تفاوت یا مخالف با عالم روح و مقتضیات آن و فاقد حس قدسی توصیف شده است.

خصایصی که نویسنده در باب تفکر مدرن برمی‌شمرد، شامل انسان مداری و طبیعت غیر معنوی، فقدان اصول در شاخه‌های مختلف تفکر مدرن و تقلیل‌گرایی وابسته به آن که در وادی علوم بسیار آشکار است، در تقابل کامل با معتقدات مذهبی اسلام هستند. تعریف انسان در نگرش مدرن نیز که منشأ این تفکرات است، در تضاد با تلقی اسلام از انسان مدرن قرار دارد. یکی دیگر از ویژگی‌های تفکر مدرن که لازم است به آن اشاره شود و در ارتباط با مباحث قبلی قرار می‌گیرد، مسأله فقدان حس قدسی است. انسان مدرن را می‌توان عملاً «فاقد حس قدسی» توصیف کرد. در تفکر مدرن نیز غفلت از امر قدسی کاملاً آشکار است.

انسان‌گرایی مدرن نیز از دنیاگرایی قابل تفکیک نیست. مقابله موفق اسلام با مدرنیسم هنگامی تحقق می‌یابد که، ریشه و شاخه‌های تفکر مدرن کاملاً شناخته شود، و نهایتاً کل سنت اسلامی متعهدانه به رفع مشکلات عظیمی بپردازد که مدرنیسم در برابرش ایجاد نموده است. در نقطه مرکزی تقابل این مهم، احیای این معرفت است که تا انسان، انسان است «حکمت» یا «حقیقت» که در قلب مکاشفه اسلامی قرار دارد، معتبر خواهند بود و به وجود «او» و عبودیت انسان گواهی خواهند داد؛ که هم این است شأن و علت وجودی بشر.

گزارش نحر: حسین احمدی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی